



کتابخانه
موزه
و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, featuring several lines of cursive script.

۴- دولت - محمد خاں
۵- راجہ - درویش محمد

۱- در این مورد مستند نیست
در اینجا

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

2647

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

۱- فصل اول در بیان اقسام و احوال و مقتضای
در محله اول و مقتضای و مقتضای و مقتضای
۱۲۲۷

۲- در کتب مشهور

۴- عدد - در هر خانه

۴ - س ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳

۵- راییت در دین حضرت

۱۲ ابرام صوفی و صوفیہ ۱۹ ط ۸

۱. در صورتی که

۱۲۸۹

كتاب التذكرة في معرفة
الغيبات

بسم الله الرحمن الرحيم

15

شع. ما خلی الله باطل

كل نعم محالة زائل



حديث بزرگوار
 من اعان ظالمًا فقد اعان ظلمه عاكب
 حديث ترمذي وفضل الفق
 ان الله يحب عبده المؤمن كما يحب اعلم
 مريدنا القوام

کبر

کلمه روزگار
 رکعت نماز روزگار

۱۷۴۳۹

۱۲۸۹

منازلت حم

کرمین



۹۵

[illegible]

عقوبت است ایستادن کشتن کمال کوه را دیر کرد در هر چه که در حق است کرد
بر آن که گشته در حق کمالی در آن راه آمده خسته شدی نیکو عقلت زیاده مان
چون نیست شایسته بودن زیر درختان غنچه جوار غنچه شایسته اند خور
نیز به روی او بجز کجاست در غنچه شایسته غنچه در غنچه
که در غنچه بیدار نشسته که غنچه صد آفت آید غنچه که غنچه شایسته غنچه
الای جمانه غنچه در غنچه سزاوارش است غنچه در غنچه
بلکه استمان پایش نیست غنچه در غنچه غنچه در غنچه
زین زمانه بکام تواند همه پایشان غنچه در غنچه
تو غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کسی را که غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
چون غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
زکان غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کو غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
صبح سعادت صباح تو بود غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کلاه از سر غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
و غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه

نیاورده و در حدیق حقایق بختی کشتن غنچه در غنچه غنچه در غنچه
طوطی از غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
تو غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کلام کریم غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
و غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کشت و غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
زبان بهایم و در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
کند از غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
از غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
آمال غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
از غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
بود غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه
خونخوار غنچه در غنچه غنچه در غنچه غنچه در غنچه

و قوی می شد و امر القیس یکی از استادان شعر است پادشاه بود و بهت و جامه که او را
 نام است مادر لقب بود و بهت صاحب شرف القی می آید و در کتب آن بنیاد است و در
 شعری حضرت رسالت بود و سوره مدح رسول گشتی و جواب اشعار شعری که
 کردی و ما را نقطه را و خواهر او شیرین نام بود و ملک شام بود بر رسول صل الله علیه و آله
 و ستاد و ما را رسول صل الله علیه و آله حضرت خود قبول کرد و ابراهیم فرزند رسول این
 ما را بهت و شیرین حضرت رسول صل الله علیه و آله شعر که در کتب آن بر و شعری است
 چه رسول گفت بود و بخشید و نیز حضرت امیر المؤمنین و امام شریف عالم الفقه
 علی ابن ابی طالب و نیز حضرت علی بن ابی طالب و اکبری و شریف طایفه
 و سلاطین روزگار گفتن شعر شوال نموده اند قیاس باید کرد و علی توانیم
 ناسخ آن علم شد باشد در مرتبه و پایه علم نباشد **کایت** گفته که سلطان سوار
 غزوی هر کس را که بدست خود و بنوی آتش را و دیگر یک چاکر شایسته زدن و گفته
 که هر چه چو کسی را بپای که او را بنده جای که حضرت مخلوق بل بنده و بنده زاده بدین
 نوعت بسا علی که گفته آن قرآن عظیم باشد و هیچ علم از آنرا نشکست و برگزید
 قدیم شعر را تعلیم و تکریم با عاقبت بود و ملک و غیا و صد و روز را در شعر را بر روی
 خود و فرین بلیک بن می دانسته اند و آمار است که روزی حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان بار که ابرق قدم شریف خود درین و شرف می نمود و
 و انصار در آن روز چنانچه در و بر و بود و نیکان شاعر بر راه رسول چهار

تسلیت میخواند و برین سوال گوید **شعر** طبع البدر را اینها من ثنای است الواع **حجب**
 است که طبعها و عا الله و اع چون رسول در سب العالمین بخانه ابو ایوب انصاری است
 عده نزل است و اول بخشش این بود که نیکوکان که قدم در مامور بود و بهت و مدح
 می گفتند و بهت که ایشان را از انعام عام خود و محظوظ کردیم و از راه او بر و
 خود آن مشهور را از حدیث و علم را چپ با چپ خود هر یک را و قرآن بخشید **کایت**
 گفت که اشعری از بزرگان شعری عرب و از بیا مدبو و روزی مجلس اخفای قیس در آمد
 دید که اخفای قیس در خطوبن شیب که انبای امام بودند نشستند و با هم در بار
 انصاف و گرم و توانا که می خندید و چشم در مسافره و مفاصل اند و بار نامه و شکوه خود
 بیان میکند و در آخر هر دو اتفاق کردند که اشعری می گفت من بهت و خیانت ایشان حکم
 اشعری فی الحال را بجهل کرد **شعر**

خطبه بر نهاده از مجلس بر این است و خف فرموده اشعری را
 در کنار گرفت و بر سر بر روی او داد و در شامی آن حال اشعری گفت یا هر که در پیر نفی
 کنم که بهت و زنده در مجلس از مفاخرت خود سخن گوید و مناظره کنی که آن شب
 طریق بزرگان نیست **بهر** توان شک ظاهر که داری گوی که ناچار سرور کردی

[illegible]

بن سحر می رانجا و نوشت تیورند و حق بن ایامو الخلی صارت سیکه و در این سفر
 زحیل نام را بنادر و شال چهار تنی یکسانید و خیل را برینست و حق را نامی هم
 علیه السلام می آن شیر را پیش نام رضا میخواند چنان بدینست **سید**
 خریضا و لغز کب **نصفا الرحمن لغزات** **خیر الله** یکی از پیش نامی و خیر
 که نفس را زیارت است نمود و هم خدا را قدرت خود را همان نفس کنی را است
 اما کوفت یک است و دیگر می یک میوم بدین قصید الحان کن آتید و در دست
 امام ابن پت **فرمود** و قرطوبس ایامی صحت الله و الله است و منها الحوت
نور الله و دیگر بقرطوبس ای که به خون آن در دست و در دو و جان
 اعرف آن ویک است ایام آن است چست یک مرتب این شعر که خواند و ایام
 کشت آن در دست و در میان کوفتن و در پس قصید سید را بعد از خفتن
 سر و زدن یک است و ایام نیز که بر آید و خیل صاحب و یوان است **شعر** لطیف
 قصاید و یوان او است و در پت و خواب محمد است و می غزوی که صاحب
 گفته است اشعار او را در تاریخ خودی آورد **و کاف** **شعر** ایامی و در نایز و پ
 شرک که کند و می فاضل و فیض او است که نبوده و در وطن او و شامت و در حق
 بودی اشعار او را در بار عرب شهرت شیخ بن الریس ارجی است **سید** ایامی
 معتقد او بود و در بعضی اشعار شکا ارجی نوشته **و کاف** **شعر** ایامی
 بقدر سیر و فضا و قوت حق ترش تمام از زمین کشا است

سخن چو کنی و الا در مناسبت آن گشت **معراج** نامم بزم ترا به دست بزمه پادشاه و ملازم
آن گام نهادن و انوشیروان و شکار این سخن را عرض کرد و در مقام کافی سرگردان و ملازمی گشت
زیرا که **بدر** که در خدمت دوله و دلی پند و نصیحت این گزیده فیاضیت است
با کمال و بیان شده بود و گویا بیان پند یافتند که به سر ترا می گویند
زیرا که اندک آنوش بی جهان باید داشت بی پس این تعبیر شده که
پس از بزم شعر و انوش نیز بنگراند اما چون گفت که اسرار و محبت عرب اند اما انوش
بنا که بدین کار کردن شیت میگویند و راه را در سر عجمی پوشیده اند و میگویند که
شعر که در پیش نه و یا از بقیه عطا شد عجز می شد باشد و در زمان بی نایب و غلطی
عباس خود حکام این روز را در روزده و شعر داشت اهل بیان عرب بوده و در خارج و
الملک و در میان ملک و حکایت کند که از زمان غلطی رده می توانست سلطان محمود
خواری قانوق و زمانه و مندر و مناسبت از درگاه سلیمان جلی نوشته و در زمانه
از درگاه سلیمان اهل کشتن و حب او چون وقت و زمانه غلطی که از درگاه
رسید که از درگاه ایران این خبر که سلطنتی بود اگر کم باشد خود فرموده آن
قاعده را برانجامش نه و در حکام اهل از درگاه سلیمان عباسی نوشته و در حکایت
گفتند که از بزمه نایب و در هر روز که غلطی عباس سلیمان بود و روزی در
نیایشان نوشته و در بخشی کتابی آورده و شعر پیش از زمانه پس یکدیگر این که گشت
این قصه را در وقت و در حکایت است که حکام شاه و انوش و در جمع

[illegible]

باشد نشنودام پس اجب شد که باید دانست تا درین **کتاب** استادان کرامت
زدکی در درگاه ملک سامانیه نیم مجلس امیر شکر بنوری در مجلس رودکی که نیمه شب
کرد و گویا در علم و سستی باقی غلیظ بود و در بیان کونکو نوحی بعضی گویند بر منبت اند
احمال بخدا روده کی از آنجا که فی الواقع کرم و زهر است تقسیم شده و در غرض است
شعربت و کتاب کثیر و در منه را در قیظ علم آورده و امیر نصر را در حق و سولات که گویا
چنانکه است و خضری شرح آن اقامه در مقصد خود میگردد و خواهد که استی
در تاریخ گزیده می آرد که امیر نصر بن احمد را چون چرا که مجلس سامانیه شد و در آنک
پرتو رسید باو شال و روی و اعدال آن شهرت شال را که پیش از او و
شخص تو که کس باو نیست و در آن بیست و هفتی شهرت به کرد و امیر را در آن
نجا که آنش که اسالی بخدا است از آنجا که شال و روی دولت را که حاجت
سلط را چون ملوک و راضع و رعایا و قضا و حکام و دربار و امور و ارباب
بر او طول شد و در هیچ جای او قصه بخدا نایف کردیم که شتابنا رودکی بر رفت
امیر را در مجلس آن روز بخت بخدا را تحویف داد و با علم هم استادان کرامت که روزی
امیر را در مجلس شتاب کرد بخدا را و ملوی آن ملک بخت استا بر زبان گذشت استا
رودکی به میدان پادشاهت علم کرد و عرض کرد **نوی** می جولیان **امیر** می
یا دارا مهر اینان می ای بخدا را و دانش شادری **امیر** زدی شادان ای می
دکست او را که شتابی که کاش باو در میان آمد می **امیر** است **نوی** شتابان

[illegible]

و در روزگار منقطع بود و در وقت مدتی بر سر تخت سلطان تفرغ یافت
 و با شعرا و ارباب علم مشغول شد و در روزی سلطان قصد داشت که از کتب
 آن تصنیفات **تقدیر** اگر از آنجا که در دست و جبهه سال طریقی که پیشی جمال و کمال
 من است که بنی بخت و کرم هرگز بر سر یک پست من و نیکوای و درین تصنیفات
 است که سلطان محمود خدای را خلق است و در روزگار که از چاه و دریا در عالم
 بود و است آن لغزانی است **تقدیر** هر که که پدید آمد و هر دو جهان یکا نه از و از
 بی غلبه و حال اگر نه در و بخت و بی بدستگاه امید و نماندی و نیز در حال
 و خصایری از خلقی کامل و درین است و بی دست و در وقت افتراق است حال
 انصاف و شعرا و در این در وقت است که از نام و نام و صاحب سلطان پیر و پادشاه
 ارباب علم محمود و اما را نه بر نام و از ارباب دین است پادشاهی بود و در وقت
 نیز وانی علی و علی کامل در شسته طراز و موقوفه است و با شعر و علم و در روزگار
 خدمت شوق زندگانی بیکر و لاجرم سپهر و پیش عاقبت او هم در دست و در
 پنج شیخ چنین آورد و است که چون سلطان محمود ملک غزنوی و در میان آن شخص
 و در شمس و از آن آن شد که از ارباب علم و از ارباب علم و در وقت که از آن بود
 تعالی را بخت و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 اختلاف ترویج کرد و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 که از آن سلطان محمود و پادشاهی بزرگ نشین و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود

و چنین بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 شد و است چنان اوستانی که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 نصیحت و سخنان و اما که است که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 اگر نصیحت کنیم هر است که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 با آنکه حضرت درین امر شد که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 دوست را که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 از و از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 سلطان از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 حضرت محمود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 خاندن شمس و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 الف بعد از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 سلطان و ال و مکتوب را با از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 مقصود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 الی و اما و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود
 در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود و در وقت که از آن بود

[illegible][illegible]

زبانه کشی مکرر و دروغ سنان بر روی دست کشتن بی این خنجر و سحر و جادو
 او را در اجابت و شعار شکر و تحسین که در روزی از پیشتر شده شاعری و سخنری
 قادر و کشتن ای برادر محترم و اگر با فضل تر نشناختم و او را صاحب خود
 بر سلطان و خصمی را زود و بود که تاریخ کوکب نجم را تقدیرم در آورد و خصمی اکثریت
 احوال با نماند و دیگر و دیگر بود که بعضی بفرموده و در نزد ایشان به یکسان نماند
 در آن روزگار که اهل اینکار بوده باشد البته فردوسی را پسید که توانی فهمی
 گفتن فردوسی که بی این اثر از قالی است و خصمی را بن خرم شد و قالی اهل این
 سلطان رسانید که برانی خراسانی آمده و سپاه خویش طبع بر خصمی تا در دست
 و کمان نهاده آن است که از حمله نظم نوک عجم بر آن تو آمده سلطان کشت او را و کجا
 تا در میان چند بیت کوبیده خصمی فردوسی را هیچ سلطان شارت فردوسی خود
 فی البدیه چند بیت در مع سلطان بکشت و این بیت از آنجهت است که هر کوه کت
 لب از شیر و آب است که بر او هر چه که در غنچه سلطان از این بیت بغایت
 خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بفرماید بنامه که گویند او را در سر ابروستان شما
 فرمود و آنچه و سکنی داده و مشاهده فرج معاش خرم شود و در دست هر سال بکر
 بویس کن بود و با بفرماید که چه کرد و چه را که شناسد و بفرمود آورد و بود و بفرمود
 رسانید که اهل اینکار را بر سلطان نشسته و باز بر طریق دل بکا نظم شغل شد و سلطان
 که با او از آن شغل و خصمی فردوسی و در بی او شغل ایضا و فراموشی و بی نیازی بود

مع کاشفی و اشاعت بایز که از جهان خاستان بود و سکر و ابا زانی می آید و کشت و از
 روی عادات و مجلس خاص عرض سلطان سب که که فردوسی از قالی است سلطان
 محمود و در این وقت سب که سب است و سب بود از آن سب فردوسی شکرش و بی
 او را طلب فرمود از روی عتاب با او کشت که تو قلمی بوده بودیم تا تو از روی پایی
 فیضان ملک سنانده جمع قاصد را عبرت باشد فردوسی و پای سلطان ایضا
 که سب قلمی نیست که از این است که جفت چشم در بین اثر کرد و مانده سلطان فردوسی
 که بفرموده آن بزرگوار این بیت از قالی بود مانده فاسد تر شستیم و بشوید که از این است
 شمع قالی به از آن از سلطان به پستان شد و سلطان فردوسی را کشت که بفرمود
 که بود و نظم کتابش شناسد را با نام رسانید و او را طبع آن بود که سلطان فردوسی را
 بزرگ بجای آوردش و بی مجلس و انعام شکر کند و چون خاطر بدو گران شد بود و او را
 ضلالتی به سنان شست و بر او درم فرمود انعام فرمود که هر چه را در می فرمود
 و فردوسی این انعام را در حق خود تخریب است و اینست و بسیار شد و به تمام و در به سپید
 درم اهره خانی با دو بیت هزار درم خانی فرمود و بیت هزار درم و بی بیستان
 شست فرمود و خود را در شکر خرمین خانی اساحت و بعد از آن بیک کتاب شناسد
 که کتاب است سلطان بیت آورد و چند بیت در نظم سلطان را بجا افغان کرد
 ای شاه محمود و کشتن ای بزرگ کشتی ترس از قالی بهی سال بایم
 شناسد که از شما بکشت و محتاج و کج اگر کشت و در شاه بودی در به بی بیستان

10

[illegible]

[illegible]

غریب روی از این بی‌ملک است چنان قریح از دم ناف بکشت
چون شکلی کوی چشم چو چشمه آبی کشت انحراف از خون و خون پاک
روی موی کز گرد کرد سرش از راه ماه و خون ال هرب گنیزش من
چاه راه ای یونانی بر تان کال و شبیه سیر مردم از کج روی در راه
نیز دست مردم زب و شب که روی روی تو روی شب دانم روی سیر
لاستغنی و تیرسم از تو بکام ما آب از نیاید ز روی با تیر غریب و تیر
دل و زور و جگر که چو غم و زور و غم تیر از بخیل ان گیتی شد
مرد و جگر حیل از کشت از طلع مسعود **کج** از خون و زان از بخیل
کیا کوس این اسکندرت با بوس است و قصه و اس زنده از طلع آورده و پارس
نن روی چند از ان ویدام تر و زو غنی شمع این پستان بهستان می شود
نوشتم و اوران استان پستان از خود و گریام و است کف با بوس کند
این **چست** پرغ و جودی که افشش و پویای و افشش و افشش
نیزه ما و با بوس است مرد و با غل بوده و کتب با بوس افشش کرده است
نیم مجلس سلطان بود و درین حروب محمد و خانوی بوده و در آخر عمر روی از
گردانیده و در کین و عبادت و طاعت شغل شده و او را به کس از دربار
و به او امیر و اهل و کولی بخیر و بود و بوی از بستان و در از با سعادت
شاه شمشیر و داشت و در حالتی که زود داشت و بود و ترک ملک سرین

مترشا و دوری درش داشته و بهت او بر کرد و معلوم باد و در وقت احوال
شکلش را در دحضت که او که بهت خود که میراث یافته بود و منزه بود
کنه خالی منع فرمود که اگر این آیه بود که در حقیقت از چنانست در دل تو پیدا کردی
بعد کوشش تو شد و پس یکبار از کشت یکبار از چنانست که کشت میزدن مرید
تسلیم کند ملک جهان که در وقت دوم این **عقیده** است **عقیده** دل که در کمال است
بسیار مثل بود و از این حکم فریب نه و از مرتبت ظهور او در روزگار دولت ملک
مغناش و بلوق بود که در دنیا این سلطنتی از پادشاهی خود تر نشان داد و چون
تضعیف بنام مغناش را بر آید و کند که یکبار در دنیا است و در وقت حکومت
از صفات و تقوی که در این خردی آید و که مغناش را قوت و دولت که ترویج
اطباء و حکمای روزگار بسیار جدا بود و در دنیا که در نه ضعیف یا یک حکم از دنیا کتاب
الغیبه و شقیقه یافت و تا هر که در سلطان در آن کتاب تصویر از شکل آن نظر کردی
قوت شمانی در حرکت آید و در آن سبیل از حق صاحب و دریم مجلس است
و از آن علم صاحب کتاب جدا شد که در روزی سلطان مغناش را نزد حق است
و چون که پیش از آنست که یک فی و سلطان از این مرتبت شریفه حکم از حق
اینست که اگر در **دست** کشا و شمشیر خیزت در یک نظام و تعلق بهی که
که چنین دادند و پیش هر که در حضرت شاه از سبقت شاه روی بر خاک نهاد
اما سلطان مغناش با دستانی یکو سیرت و یک صورت بود و در سلطنت او

بسیار

چنانچه در دست چهار پایی قمری در دنیا بر شاه بنام کجاستان و امر از انفعالات
نیت قدرت و طلال آن تصور اهل مغناش یکبار در سلطان مغناش و در آن جوانی که
بر نیل اصناف را در دست ارمیده و آن روز بسیار جهان بین او را یکبار
و او در چشم خود اینست که اگر **دست** است ششم را یکبار کشید و فریاد عالم
جوانی برخواست و طلال کجاستان را در دهن بنام کجاستان را یکبار کشید و فریاد عالم
نار را یکبار کشید و کشتی کاش میزدند و این یکبار چشم خود را بین جهان نامیده
و او یکبار چشم شصت کرد و مغناش و از غل و در دحضت او را طلال کجاستان را
خشت کوی جلایان خود خوی با او صاحب سازید و از آن ترس او را قبول نمود و آن علم
عقیده است و او را در دحضت است و در روزگار سلطان سبقت
طبیق و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت
اشاء و از آنجا که در دحضت سلطان بهرام شاه بنام سحر و که سلطان خردین بود
اکس یکبار کشید و بهت شوق شد و در دحضت چهار سال طلال کجاستان را یکبار کشید
و قدرت بهت که در خرد را از پیش او که در دحضت کشید و در دحضت و در دحضت
سلطان یکبار کشید و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت
کشته و در کلال که در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت
شبان و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت
یکبار کشید و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت و در دحضت

[illegible][illegible]

و خاقانی که ملک شیران کرد و در آن وقت سلطان بن سلطان از میان
و از آن وقت که کرد و از آن وقت که خاقانی سپهر و چون در آن وقت که خاقانی
نیلست و خاقانی این تکه را در شیران ازین دست و در آن وقت که خاقانی
خون چشیدن خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
زمان زمان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
زبان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
زبان خاقانی را باقی بماند که کرد و در آن وقت که خاقانی
مغانی که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
شوی که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
سوزان که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
مال کباب که کرد و در آن وقت که خاقانی
کرد و در آن وقت که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
خان صدیکی که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
الکسان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
زمان زمان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
خبر شیران که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
هر دو خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی

و در آن وقت که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
مشهور و خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
شاه شیران که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
الکسان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
جلسه از خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
عید سلطان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
سیکشت حساب که کرد و در آن وقت که خاقانی
عید که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
خون قیام که کرد و در آن وقت که خاقانی
مهرج شیران که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
برآفت و سلطان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
خوار و سلطان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
سکشت نقطه دل که کرد و در آن وقت که خاقانی
زلفت و سلطان بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
و در آن وقت که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
و خیر خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی
و در آن وقت که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی

و در آن وقت که خاقانی بن است که کرد و در آن وقت که خاقانی

[illegible]

سلطنت کرد و دست مستقیم حجت بن ابی کریم را بر کتف خود نهاد و اسطبلت بر زمین نهادند
و قرب چهارصد فاعاد و در کتف او اسطبلت نهادند تا که در صبح وقت استوار
چنین کرد و که در سلطان ابی جهم از امر او برآید که در کتف او دست نهاده و اسطبلت بر زمین نهاده
و حجت بن ابی کریم را بر کتف خود و او را بر کتف خود و او را بر کتف خود و او را بر کتف خود
از هزاره او بر نهاده و سلطان را بر کتف خود و او را بر کتف خود و او را بر کتف خود
سلطان ابی جهم در شهر رفته و شیعیان را بر کتف خود و او را بر کتف خود و او را بر کتف خود
از این خبر که از این بزرگان دین و اشراف روزگار است جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره
چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
و در بصره و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
تیم جام از کتف خود فرو برد و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
نصای که از کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
من در دوران روزگار خود که در کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
تبع استام چون از بصره بفرستاد و در کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
معاوی که از کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده
ابوعلی که در کتف جبر بر آنها نهاده و در شهر بصره چاپش کرد و کتف جبر بر آنها نهاده

Handwritten text in Persian script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

35

5

10

مکتبہ

[illegible]

[illegible][illegible]

که در چال آباد آرد که گفتند ای سیاه دل تو را بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
عادل بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
جامه نیشوران شاه میداد که در دیوان ملک نامزدی هم بهر دست جامه نیشوران شاه میداد
او بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
که اگر از جامه بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
که در دست بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
چون بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
بوده و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
او را سر کون در زمین خاک کرد و در ملک نامزدی و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
خود او بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
چون بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
بودی که بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
که بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
در زمان دولت سلیمان خلیفه تمام نیشوران اریاضه سرطریان طرک و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد
و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد و بخت بد نصیب شد

میرود و از آنرا سبب است ازین نوشتر که خط سبب است و از آن سبب است که از آنرا
 باز که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 نیز از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 مصلی بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 و اما از این نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 انوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 پانده از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 و در استیانتان تمام سببها که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 اکنون از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 تیغ از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 که باز از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 و چون از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 میرسد و چون از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 نیز عتیقی که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 و دیگر شیشه در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 مستحق شوم که از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن
 و بعضی از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن نوشتر که در وقت که بکشد از آن

[illegible]

[illegible]

میرد و دست و پا برین باقی نماند **در** اول و دوم نیز خواند که حضرت کریم و زکریا که
تا به این فری لاف نرزد و طاعت **و** به او در دو پل اشقی محال که **و** شیخ احمد الدین که فی سبیل
انما اوسع الخراف و معاضلت و به شیخ احمد الدین که نیست و کتاب به و در جمیع انهم کرده
و شیخ احمد الدین آن حضرت حق تعالی را در دو دیوان احمدی و در دو بیت است غرض از این
یکبار در دو دیوانه خود را به احمد الدین و پس بنام امیر اهل تبریز که ملک آنجا را بنام احمد الدین
نکته سپارند که لطیف بنموده و آن قصه نیست **و** این پنج کلام که در کتاب خواست
و این شصت و نه کلمه است **و** آن ای حکیم هر چه در چشم او است که در کف او است
پرونده است **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است **و** آن
خوش و غم این طوفان **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
آن شاعرانی که در این است **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
در کف او است **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
چنین خود را در کف او است **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
تا کی دوی و لاپس **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
ای مادی که کجی از دست نیست **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
نار و صاف آنکه تیرا که رویت **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
در دست این شکست که صاف نیست **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است
خاک صاف نیست **و** در کف او است **و** آن قصه نیست **و** در کف او است

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

4A

موی است معطر در لاله گران **باده** **غیرت** درش ضعیفا می بخواب **سینه** گشیم **کمان**
 خرد ز کمرش **شمال** **منازل** **بر** **زین** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 ملاطاف **الین** **در** **سینه** **کوی** **بانی** **ال** **شاه** **تجارت** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 چو **کمان** **بر** **خنده** **زن** **ای** **سینه** **ساحه** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 او **نیت** **یازدی** **کس** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 بخوبی **نیت** **نشان** **بر** **است** **طلب** **عاجت** **نقل** **کرامت** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 سلطان **بر** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
نیت **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 خیر **نیت** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 خرد **کمر** **ن** **ن** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه**
 و **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **سینه** **نشان** **باده** **و** **ای** **ج** **ای** **سینه** **کبر** **س**

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

1998

من

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

24

146

2

[illegible][illegible]

484

المعاني

کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ازین قتل و شایسته و هر که بدید بر سر نهادن مغول و غرض ازین حرف است آنچه عیادت و قری
کریستی کردن کند مرغ جوش و هفتاد و گشتی از قشون چنین یقین که ده و هفتاد و شش
برخی میوه کرده و شکسته و عقل از زبان سران و دیگران به دست کسی که کلام از او
مخرج عظم شده و در کتابش سلطان و قیاس و ترقی و درین صحنه ازین قتل
نمانی از این معرکه که درین سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
از قتل و قتل این معرکه که درین سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
مهم تر از آنکه در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
و در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
سلطان و این که در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
که در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
ای که در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
عمر و سلطنت و در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
بر این قتل و در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
تا بر سر ستان خدمت نهاده است
عمر و سلطنت و در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
از این معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
که در این سطره ای معانی از قشون و شورش و از خطای قشون
از این معانی از قشون و شورش و از خطای قشون

و کما انما کتب فی کتابه با و دات تو را و جملست و در این معنی که
برش از او حضرت جبرئیل است و از او که یک تنی یک سال از او و سلطان است
و با او که در دست یک تنی در حق قیام نمود و در او که از شاهی است و نمود و در او که
شریف و صدق و شرف و امان و بوی از او که در او که در او که در او که در او که
سودنی و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که
دوات و حضرت است و در او که از او که در او که در او که در او که در او که
انما است و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که
صاحب است و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که
و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
که در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
قراینش و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که
مفر الصلحی الخ و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که
در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
مخرج از او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
الغنی و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
نیزند و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که
چون است و در او که از او که در او که در او که در او که در او که در او که در او که

۴۰

۱۰۰

104

24

jet

[illegible]

2018

10

100

۱۰۰

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

三

12

3

[illegible]

[illegible][illegible]

124

2

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a library stamp or note, located in the bottom right corner of the page.

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

که در نام غاب رفته و چون از این میگردم هر گشای که سپاه و دولت و جیش است و تنی آن که در
دو صاحب گشای غاب و گشای کشان گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
جیش است و گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
این جای دیگر و تقییر و تنی که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
و امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی
غراسان و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی
گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی و این امیر عالی
اسما و گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
غشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در گشای که در
این وقت و این وقت و این وقت و این وقت و این وقت و این وقت و این وقت و این وقت
تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر
چون و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر
اول که در این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر
و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر
تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر
بال تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر و این تقییر

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تجدید و اصلاح
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تجدید و اصلاح

[illegible]

[illegible][illegible]

برای اطلاع

۱۹۲

[illegible][illegible]

چه دشت آمد و پیش که درخت استوار در کجا دشت و سپاس باد اندر خود بخار و درود
 بر سر است که کن شد و ادب است مظلوم سپاس باد که اندر دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 اگر نیز خیریت خیر که پیشند و از نظر موقوف است و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 اندی خیریت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 چه که در دشت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 که باشد که پس که بیاید و سپاس باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 صاحب مال و سپاس باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 حرارت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 از دشت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 رسانند و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 عسل و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 که این چهار دشت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 و سپاس باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 لعل و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 صورت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 و اسالت و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد
 و از باد که پیشند و از دزدی که در کجا دشت و سپاس باد

卷之四

[illegible]

سستی از این امر خضعت از این امر است

[illegible]

۱۲۳

و بعد از آنکه توبه کرد گفت روزی فرزندم را شای راه داری شنیدم چون
توبه آوردی شدم و دیدم که زنی پرستی می مار شد و در یک لحظه و در یکی برده شد
این را بنیاد کند و هیچ انقضای از او نماند و کشف شود
عبدالله گفت بقیه ای که می بردی می نمودم و فرمود **الله** سلام علیکم علیه السلام
مال دین **الله** سلام علیکم علیه السلام
سوال کرد که بایسته و از کجای می جواب گفت **الله** بخیر می باشد و از کجای
گفتم نمی بردی گفت **الله** من با خفا گفتم و با خفا گفتم و من با خفا گفتم
تات الهی
گفت که من با خفا گفتم و با خفا گفتم و با خفا گفتم

و بعد از آنکه توبه کرد گفت روزی فرزندم را شای راه داری شنیدم چون
توبه آوردی شدم و دیدم که زنی پرستی می مار شد و در یک لحظه و در یکی برده شد
این را بنیاد کند و هیچ انقضای از او نماند و کشف شود
عبدالله گفت بقیه ای که می بردی می نمودم و فرمود **الله** سلام علیکم علیه السلام
مال دین **الله** سلام علیکم علیه السلام
سوال کرد که بایسته و از کجای می جواب گفت **الله** بخیر می باشد و از کجای
گفتم نمی بردی گفت **الله** من با خفا گفتم و با خفا گفتم و با خفا گفتم
تات الهی
گفت که من با خفا گفتم و با خفا گفتم و با خفا گفتم

[illegible][illegible]

چنانکه شایسته یاران و خواست
 هست را در میان این خیر و شر
 که یزید را شکوه و شکوه
 شیر خود را بر سر پست
 که یزید را شکوه و شکوه
 شیر خود را بر سر پست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

مجلس
تعلیم و تربیت
کتابخانه

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتاب
تاریخ ثبت کتاب
تاریخ ثبت کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
بازار مولانا
بکریا

مجلس بیستم

۱۳۲۹
روز یکشنبه

